

اینگرید برگمن در ۱۰ سالگی

برای «اینگرید برگمن» جوان که در مدرسه تئاتر دراماتیک درس خوانده بود، همه چیز ساده و عادی پیش می‌رفت. فیلم‌های معمولی بازی می‌کرد؛ خیلی زود در بیست‌سالگی ازدواج کرده بود و در آپارتمان کوچکی با همسرش در استکهلم زندگی می‌کرد؛ صاحب دختری شده بود و شاید خودش هم فکر نمی‌کرد هنوز سکانس‌های اصلی زندگی‌اش شروع نشده؛ سکانس‌هایی که با سفر به آمریکا و ورود به هالیوود ساخته و پرداخته شدند.

سفر به آمریکا

در ششم می ۱۹۳۹، «اینگرید برگمن» به دعوت «دیوید سلزنیک» راهی آمریکا شد. «یک داستان عاشقانه» اولین فیلم برگمن در هالیوود بود که توجه منتقد و تماشاگر را جلب کرد؛ برخلاف سنت ستاره‌های هالیوود، برگمن بدون آرایش جلوی دوربین حاضر شده بود. بعد از این فیلم، پیش‌دخترش «پیپا» و همسرش «پیتر لیندستروم» برگشت ولی خیلی زود دوباره به آمریکا فراخوانده شد.

بازی در کازابلانکا

دومین سفر برگمن به آمریکا، در واقع مهاجرت او از اروپا به آمریکا را در پی داشت. او با دخترش «پیپا» آمد و چندی بعد پیتر هم به آنها ملحق شد تا زندگی خانوادگی را در آمریکا ادامه دهند. در این مدت برگمن در فیلم‌های ماندگاری چون «کازابلانکا»، «زنگ‌ها برای چه کسی به صدا درمی‌آیند؟» و «چراغ گاز» بازی کرد که اولین اسکار او را به همراه داشت.

دیدار با روسلینی

در سال ۱۹۴۸، برگمن فیلم «رم، شهر بی‌دفاع» را دید و از سینمای روسلینی متاثر شد. خودش می‌گوید: «۱۰ سال در هالیوود عالی بود ولی من احساس‌نیاز به تغییر و تحول می‌کردم.» او به روسلینی نامه نوشت و پیشنهاد داد تا در یکی از فیلم‌های این کارگردان ایتالیایی بازی کند.

ترک آمریکا

در مارس ۱۹۴۹، برگمن راهی رم شد تا در فیلم «استرومبولی» ساخته روبرتو روسلینی بازی کند ولی تا ۷ سال بعد به آمریکا برگشت. آوریل همان سال، فیلمبرداری «استرومبولی» شروع شد و برگمن در نامه‌ای به شوهرش اعلام کرد که دل‌باخته روسلینی شده و از نظر او ازدواجشان تمام شده است.

متهم شدن از سوی سنای آمریکا

رابطه برگمن و روسلینی و درخواست طلاق او از پیتر بحث داغ روزنامه‌ها و مجلات آن زمان بود تا فوریه ۱۹۵۰ که تولد روبرتینو، پسر برگمن و روسلینی به این بحث‌ها خاتمه داد. در ۱۴ مارس ۱۹۵۰، برگمن از سوی سنای آمریکا به یک شهروندی اخلاق‌متمهم شد که دیگر اجازه پاکداشتن به خاک آمریکا را نداشت.

دیدار با دخترش

در سال‌های زندگی در ایتالیا، برگمن بارها کوشید تا دخترش «پیپا» را نزد خود ببرد اما به موفقیت نرسید؛ تا روزی که پیپا ۱۸ ساله شد و به خواست خودش به اروپا آمد تا با مادرش دیدار کند. در طول این سال‌ها برگمن، در ۴ فیلم روسلینی بازی کرده و صاحب دو دختر دوقلو به اسم «اینگرید» و «ایزابلا» شده بود.

جدایی از روسلینی

در سال ۱۹۵۶، برگمن، روسلینی را ترک کرد. این جدایی همزمان شد با پیشنهاد کمپانی قرن بیستم به برگمن برای بازی در فیلم «آناستازیا»، فیلمی که در انگلستان فیلمبرداری شد و دومین اسکار برگمن را به همراه داشت.

بازگشت به آمریکا

۲۰ ژانویه ۱۹۵۷، برگمن با استقبال گرمی به آمریکا برگشت. البته برای زمانی کوتاه. چون برای بازی در فیلمی باید به پاریس می‌رفت. فیلمی که در روزهای فیلمبرداری آن با «لارس اسمیت» آشنا و این آشنایی انگیزه‌ای شد تا طلاق رسمی از روسلینی را پیگیری کند.

زدواج با اسمیت

«لارس اسمیت» و «اینگرید برگمن» یک سال بعد ازدواج و در ساخت سریال‌های موفق با هم همکاری کردند.

بتلا به سرطان و اسکاری دیگر

در سال ۱۹۷۳، برگمن متوجه شد که مبتلا به سرطان سینه است ولی زندگی و کار همیشگی خودش را ادامه داد و حتی کمتر کسی از بیماری او خبر داشت. او در سال ۱۹۷۴، فیلم «قتل در قطار سریع‌السیر شرق» را بازی و سومین و آخرین اسکارش را دریافت کرد. اسکاری که به گفته خیلی‌ها بیشتر به دلیل سرطان بود تا بازی دیدنی‌اش.



آخرین گفت‌وگوی بانوی زیبای سینمای جهان به بهانه ۲۹ آگوست؛ روز «اینگرید برگمن»

چرا باید به آدم‌ها توضیح بدهم!

«دونالد اسپا تو» زندگینامه‌نویس آمریکایی درباره «اینگرید برگمن» می‌گوید: «او بی‌شک، جهانی‌ترین ستاره سینماست چون به ۵ زبان مختلف دنیا فیلم بازی کرده؛ در تئاتر، سینما و تلویزیون، بهترین بازی‌ها را انجام داده و در کنار جوایز دیگر، ۲ بار برنده جایزه اسکار شده است.» «اینگرید برگمن» در ۲۹ آگوست ۱۹۱۵ در سوئد به دنیا آمد. نخستین آموزش‌ها برای ورود به دنیای بازیگری را در ۱۷ سالگی در مدرسه تئاتر دراماتیک استکهلم دید و در ۲۴ سالگی وارد هالیوود شد. ۱۰ سال بعد راهی ایتالیا شد تا در کنار «روسلینی»، سینمایی دیگری را تجربه کند. عمر این دوره از ۱۰ سال هم کمتر بود و در سال ۱۹۵۶ با بازی در فیلم «آناستازیا» به هالیوود برگشت. برگمن در سال‌های پایانی عمرش که بعد از ۳ ازدواج ناموفق به تنهایی در لندن زندگی می‌کرد، پیشنهاد پسرش برای نوشتن زندگینامه را قبول کرد. زندگینامه «اینگرید برگمن» به قلم خودش در سال ۱۹۸۰ منتشر شد (این کتاب با عنوان «داستان زندگی من» و با ترجمه «آنتونیا شرکا» در ایران منتشر شده است). ۲ سال بعد، «اینگرید برگمن» آخرین بازی خودش را در روز تولدش انجام داد؛ ۲۹ آگوست، همان روزی که به دنیا آمده بود، در گذشت. سوال و جواب‌های زیر از میان آخرین گفت‌وگوهای برگمن با تلویزیون و مجلات انتخاب شده است.

ترجمه: ماهور
نبوی‌نژاد

- چه چیزی باعث نوشتن کتاب زندگینامه‌ات شد؟
«روبرتو» پسرم -فرزند مشترک من و روسلینی- به من می‌گفت بعد از مرگت آدم‌ها می‌خواهند درباره زندگی تو بداندند و همه اطلاعاتشان، مطالب و حواشی است که در ستون‌های روزنامه‌ها و مجلات نوشته شده است، حتی بچه‌های هم نمی‌توانند از تو دفاع کنند چون ما هم واقعیت‌های زندگی‌ت را نمی‌دانیم.
- از مراحل نوشتن کتاب لذت بردی؟
بله، روسلینی، کارگردان مستند بود. تمام سعی‌اش را می‌کرد تا فیلم‌های خوبی با من بسازد ولی ما با هم هماهنگ نبودیم.
- آیا این یکی از دلایل جدایی شما بود؟
بله، خیلی سخت است که فیلم پشت فیلم بسازید و هیچ‌کدام موفق نباشند. روایات ما با هم فرق داشت؛ ایتالیایی‌ها و سوئدی‌ها، هیچ‌وقت زوج خوبی نمی‌شوند.
- بعد از ازدواج و ۳ طلاق، فکر می‌کنی آدم خوش‌شانسی در زمینه مسائل عاطفی نیستی؟
نه؛ من باید ۳ بار ازدواج می‌کردم نه یک بار؛ اصلاً باید بیشتر ازدواج می‌کردم.
- محکم‌ترین رابطه را در کدام ازدواجت تجربه کردی؟
سومین ازدواج با «لارس» بود. هر دو سوئدی بودیم و اشتراکات زیادی داشتیم مثلاً هر دو، بی‌نهایت از تئاتر لذت می‌بردیم ولی چون به ناچار از هم دور بودیم، در نهایت از هم جدا شدیم.
- به‌عنوان یک هنرپیشه همیشه کارت را به خانواده ترجیح دادی، از این بابت احساس گناه نمی‌کنی؟
احساس گناه نمی‌کنم ولی دیگر کار بی‌است.
- فیلم‌هایی که در کنار روسلینی ساختید، شاهکارهای من نمی‌خواستم فقط داستان زندگی و کارم را بنویسم؛ می‌خواستم از زنی بنویسم که در پشت همه این اتفاقات قرار دارد ولی دائم دچار یک حس دوگانه بودم؛ چرا؟ چرا من باید به آدم‌ها توضیح بدهم. این اتفاقات به هیچ‌کس ربطی ندارند. مرور بعضی اتفاقات در گذشته آرام می‌داد ولی به هر حال جذابیت‌های خودش را هم داشت.
- فیلم‌هایی که در کنار روسلینی ساختید، شاهکارهای

گپ

■ مادرت، پدر را ترک کرد تا با آقای روسلینی زندگی کند، نتیجه آن زندگی خواهران دوقلویی است که حالا کنار تو نشستن، رابطه شما چطور است؟
پیپا لیندستروم: ما آدم‌های منطقی هستیم و این توان را داریم که با هم حرف بزیم، معاشرت کنیم و همدیگر را دوست داشته باشیم. این همان جوابی بود که منتظرش بودی؟
■ نه؛ جواب درست این است که توضیح بدهی این رابطه چه جوری شکل گرفت؟
پیپا: چه جوری شکل گرفت! هیچ‌کس هیچ‌وقت از مادر ما متفر نبود. او زن شوخ‌طبع و خونگرمی بود که به خوبی با آدم‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. بخشی از او، در وجود من و خواهرانم هست.
■ ابتدا درباره کازابلانکا حرف بزیم. مادرت درباره آن فیلم خیلی حرف می‌زد؟ آیا از اهمیت این فیلم در تاریخ سینما خبر داشت؟
ایزابلا: نه، نمی‌دانست که این فیلم، بعدها چقدر مهم می‌شود. او در دهه ۶۰ نگاه دوباره‌ای به این فیلم انداخت چون به دانشگاه هاروارد دعوت شد تا برای دانشجویان صحبت کند. قبل از سخنرانی مادرم، فیلم کازابلانکا پخش شده بود و آنجا مادرم فهمیده بود که دانشجویان، دیالوگ‌های فیلم را حفظ هستند و خیلی تعجب کرده بود.
■ آیا این موضوع صحت دارد که مادرت رابطه خوبی با «همفری بوگارت» نداشت؟
اینگرید: بله دقیقاً؛ آن‌گونه که من در کتابش خواندم چون مادرم هیچ‌وقت درباره این موضوع صحبت نکرد، مادرم «همفری بوگارت» را خیلی نمی‌شناخت و چون در روزهای فیلمبرداری «همفری» خیلی مضطرب بود،



ایزابلا، اینگرید؛ دختران دوقلوی برگمن و روسلینی، پیپا، دختر اولش

مشکلات بسیاری داشتند. آنها خیلی با هم حرف نمی‌زدند و مادرم هیچ‌وقت نگفت که چه احساسی نسبت به «همفری بوگارت» داشته است. او اصلاً درباره فیلم‌های حرف نمی‌زد.

مادرت با تو درباره کازابلانکا حرف زده بود؟

پیپا: نه، ولی می‌دیدم هر بار که کسی به سمتش می‌آمد و می‌گفت من عاشق نقش شما در کازابلانکا هستم، قیافه مامان درم می‌رفت. کازابلانکا، فیلمی نبود که مامان شیفته‌اش باشد. مامان دل‌باخته نقشش در «زنگ‌ها برای چه کسی به صدا درمی‌آیند؟» بود. نقشی که در کنار «گری کوپر» بازی کرد.